

(۳) آیات ناهی از عمل به غیر علم و حرمت تبعیت ظن و اینکه ظن مغنی از حق نیست:

«و تدل علی حرمة العمل بقول القافة الآيات الدالة علی حرمة العمل بغیر علم، و علی حرمة اتباع

الظنون، و أنها لا تغنی من الحق شیئا «و قد تقدمت هذه الآيات.»^۱

ما می گوئیم:

۱. اشاره مرحوم خوئی به آیات ۱۱۶ سوره انعام، ۵۹ سوره یونس، ۳۶ سوره بنی اسرائیل و ۲۸ سوره نجم است.

«وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.»^۲

ترجمه: اگر از اکثریتی که در این سرزمینند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه سازند. زیرا جز از بی گمان نمی روند و جز به دروغ سخن نمی گویند.

«قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»^۳

ترجمه: بگو: «آیا خداوند به شما اجازه داده است. یا بر خداوند دروغ می بندید؟»

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۴

ترجمه: «و از آن چه به آن علمی نداری پیروی مکن»

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۵

ترجمه: «گمان [انسان را] چیزی از حق بی نیاز نمی کند»

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۶

ترجمه: «و کسانی که بر طبق آن چه خداوند نازل فرموده است، حکم نکنند، آنان خود کافرند»

۲. به این آیات می توان آیه ۴۸ سوره مائده را هم ضمیمه کرد.

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص ۳۸۳.

۲. انعام/۱۱۶.

۳. یونس/۵۹.

۴. بنی اسرائیل/۳۶.

۵. نجم/۲۸.

۶. مائده/۴۴.



۳. همه این آیات علاوه بر اینکه اصل را عدم حجیت ظنون می داند، عمل به ظن را حرام می داند و حکم کردن به غیر ما انزل الله را تحریم می کند.

۴. قدر متیقن دلالت آیات فرض ۷ است (ترتیب آثار) ولی ممکن است سایر فروض را هم بتوان تحت آیات گرفت.

۵. اما اگر کسی از راه قیافه یقین پیدا کرد، آیات شامل او نمی شود.

(۴) روایت خصال:

در بحث از کفایت روایتی را از مرحوم صدوق خواندیم:

«وَفِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ تَكَهَّنَ أَوْ تَكَهَّنَ لَهُ فَقَدَبَرَى مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ قُلْتُ: فَالْقِيَافَةُ قَالَ مَا أَحَبُّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ وَقِيلَ مَا يَقُولُونَ شَيْئاً إِلَّا كَانَ قَرِيباً مِمَّا يَقُولُونَ فَقَالَ الْقِيَافَةُ فَضَلَّةٌ مِنَ النَّبُوءَةِ ذَهَبَتْ فِي النَّاسِ حِينَ بَعَثَ النَّبِيُّ ص.»^۱

توضیح:

۱. کسی که کفایت کند یا برای او کفایت شود، از دین پیامبر به دور است.
۲. سائل می پرسد علم قیافه چگونه است؟
۳. حضرت می گویند دوست ندارم پیش آنها بروی.
۴. کسی گفت [یا ادامه سخن حضرت] عالمان علم قیافه نمی گویند چیزی را، مگر آنکه نزدیک به خبری است که [پیامبران] می گویند. [در نسخه اصلی خصال، قلما يقولون... یعنی کسی گفت به ندرت سخن آنها با حرف پیامبران نزدیک نیست و در نسخه دیگری از خصال: «و قیل ما تقولون...» یعنی حضرت ادامه دادند که مردم می گویند که شما (ائمہ) چیزی شبیه حرف عالمان به قیافه می گویند. [ممکن است ترجمه چنین باشد: اهل قیافه نمی گویند مگر آنچه نزدیک است به آنچه می گویند یعنی حرفشان نزدیک به واقع است]

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷، ص ۱۴۹

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۰.

۵. حضرت گفتند: قیافه ته مانده ای از نبوت است که هنگام بعثت، از میان مردم رفته است. [در خصال «حین بعث النبی» وجود ندارد] (یا: ته مانده ای است که در میان مردم باقی مانده است)

ما می گوئیم:

۱. روایت صحیح است.
۲. فراز آخر چون در خصال [«حین بعث النبی»] وجود ندارد لذا مترجمین خصال آن را به نحوه دوم معنی کرده اند [ته مانده ای است از رسالت در بین مردم موجود است]. مرحوم محمد باقر کمره ای احمد فهری، یعقوب جعفری، مرتضی مدرس گیلانی در ترجمه های خویش به همین نحوه این فراز را معنی کرده اند، اما با توجه به نسخه و سائل که حین بعث النبی دارد (و با توجه به روایاتی که خواهیم آورد و در آنها می نویسد که پیامبر راه های آسمان را سر کرده است و لذا کفایت تمام شده است و با توجه به قرابت کفایت و قیافه در این روایت) به نظر می رسد ترجمه اول بهتر است بر این معنی که امام می خواهند بگویند تا زمان حضرت رسول، ته مانده ای از علم نبوت در میان مردم بود ولی از آن هنگام مرتفع شد.
۳. از تعبیر «مَا أَحَبُّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ» حرمت را نمی توان استفاده کرد. ولی کراهت فرض ۵ قابل استفاده است. ضمن اینکه اگر کسی قائل به حرمت کار لغو شود می توان گفت چون قیافه باطل دانسته شده است، فروض ۱، ۲، ۳، ۴ هم حرام می شود.
- اما اگر گفتیم این کار باطل است. اخذ اجرت بر این عمل حرام است چراکه «اکل مال بالباطل» است. (الا اینکه بگوئیم باء در این مورد سببیه است و مراد سبب حرام مثل رشوه و دزدی و... است.)
۴. مرحوم خوبی روایت را حمل بر «اتیان به قصد ترتیب اثر» کرده است و گویا این معنی را منصرف از روایت بر می شمارند و ظاهراً آن را حمل بر حرمت می کنند.^۱
- توجه شود که سخن مرحوم خوبی مجمل است ولی ظاهراً مرادشان آن است که روایت حمل بر ترتیب اثر می شود و اصلاً «اتیان» موضوعیت ندارد. و لذا روایت اگرچه می گوید «اتیان» ولی مرادش ترتیب اثر است. و این نوع استعمال به سبب کثرت «اتیان به خاطر ترتیب اثر» است.

۱. محاضرات فی الفقه الجعفری، ج ۱، ص ۴۰۱.

۵. اگر هم چنین انصرافی پذیرفته شود- که معلوم نیست- تعبیر «لا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ» دال بر حرمت نیست.

۶. مرحوم صاحب جواهر از این روایت اولاً حمل بر کراهت کرده است و ثانیاً آن را به صورتی حمل می کند که «و لو مع عدم ترتب شی علیها»^۱

۷. مرحوم میرزا باقر زنجانی تعبیر «عدم حُب» را حمل بر کراهت کرده است و می نویسد:

«هو ظاهر فی التنزیه، سیما بملاحظه تعقب هذا القول منه (ع) لقوله الاول الذی شدّد فیهِ فی امر

الکهانه و بملاحظه ما فی ذیلها من حقیقة القیافه فی نفسها و لکنّها ذهب فی الناس بعد البعشه یعنی

ترکت فنسیت.»^۲

۸. مرحوم تبریزی می نویسند که «عدم حُب» دلالت بر حرمت ندارد مگر اینکه قرینه «تناسب حکم و موضوع» در کار باشد.^۳

۱. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۹۴.

۲. المکاسب، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳. ارشاد الطالب، ج ۱، ص ۴۳۹.